راهنمایی بشریت به
سوی اسلام

(به همراه بررسی مسأله‌ی خلافت)

**تألیف:**

**استاد گرانمایه**

**محمد مردوخ کردستانی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | راهنمایی بشریت به سوی اسلام (به همراه بررسی مسأله‌ی خلافت) |
| **تألیف:** | استاد گرانمایه محمد مردوخ کردستانی |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc433621829)

[پیشگفتار 1](#_Toc433621830)

[مقدمه 3](#_Toc433621831)

[«نظم» 12](#_Toc433621832)

[مقصود از تشیع چیست؟؟ مسئول نفاق کیست؟؟ 41](#_Toc433621833)

پیشگفتار

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه أجمعین. وبعد:

دین اسلام آخرین دین آسمانی و خاتم ادیان الهی است، خداوند تبارک و تعالی حافظ و نگهبان آن می‌باشد، و از آن جائیکه بعد از حضرت محمدص پیامبری نخواهد آمد، خداوند در هر عصر و زمانی جهت هدایت مردم به سوی راه راست و بیان احکام دین، افرادی مصلح و عالمانی با تقوا برمی‌انگیزد و از آنجای که علما وارثان پیامبران هستند وظیفه بیان کردن حقیقت و روشن نمودن راه برای پویندگان و سالکان طریق بعهده دارند و خداوند از آن‌ها میثاق و عهد گرفته که حقیقت را بیان کنند و کتمان نکنند.

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: 187].

«و (به خاطر بیاورید) هنگامى را که خدا، از کسانى که کتاب (آسمانى) به آن‌ها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را براى مردم آشکار سازید و کتمان نکنید!».

از جمله علماء، و مصلحین این زمان مرحوم استاد محمد مردوخ کردستانی می‌باشد که عمر خود را در این راه وقف کرده بود، این کتابی که هم اکنون در دست شما خواننده گرامی است یکی از آثار گرانقدر این استاد بزرگوار می‌باشد، که با دلایل قاطع و روشن صحت خلافت خلفای راشدین را به اثبات رسانده، و با استدلال از کتاب‌های معتبر اهل تشیع، مخصوصاً نهج‌البلاغة و اصول کافی، ادعای شیعه مبنی بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیس را رد می‌نماید، هم چنین در این کتاب از گفتار حضرت امیرالمؤمنین علیس نقل می‌کند که خلافت خلفای قبل از خود را شرعی و صحیح می‌دانسته، و نصّی بر خلافت بلافصل خود سراغ نداشته و نه مدعی آن بوده، بلکه می‌فرموده: بر طبق اصل شورا، مهاجرین و انصار، همان کسانی که خلفای قبل از او را انتخاب کردند وی را نیز به عنوان خلیفه بعد از شهادت حضرت عثمانس انتخاب نموده‌اند نه آن‌چنان که اهل تشیع، از کاه کوه می‌سازند و از قضیه غدیرخم، نص بر امامت او می‌گیرند. باز در این کتاب می‌خوانیم که علیس همیشه می‌فرموده: من وزیر باشم برای شما بهتر است از اینکه من امیر باشم، و بدین جهت او همیشه در کنار خلفای راشدین (ابوبکر و عمر و عثمانش) بود، و برای آن‌ها وزیری امین و مشاوری دلسوز و یاری غمخوار بود، و پشت سر آن‌ها نماز می‌خواند و آن‌ها را به نیکی و خوبی یاد می‌کرد...

این رساله شامل مطالبی دیگر نیز می‌باشد که با مطالعه آن حق و حقیقت برای کسی که جویای آن باشد و قصد لجاجت نداشته باشد واضح و روشن می‌گردد، شایان ذکر است که این رساله گرچه از نظر حجم کوچک است ولی پرمغز و پرمحتوا می‌باشد. و از آنجای که نایاب بود و در دسترس همگان قرار نداشت، تصمیم گرفته شد که پس از مراجعه دقیق و نوشتن مقدمه، و برخی پاورقی‌های لازم، آن را دوباره به زیور طبع مزین سازیم، باشد که ما نیز در این راستا قدمی بر داشته باشیم و اندک دینی ادا کرده باشیم.

وما توفیقنا إلا بالله - وما علینا إلا البلاغ.

وصلى الله وسلم على نبینا محمد وعلى آله وصحبه أجمعین.

ناصح امین

مقدمه

اخیراً شنیدم که آقای یزدی بمنظور اینکه حیثیّت او در میان شیعه بکلی مستهلک نگردد، و درماندگی خود را ماست‌مالی کند، دفترچه چاپ و منتشر کرده و برای من نفرستاده است، مبنی بر اینکه آنچه فلانی نوشته سراسر تهمت و افترا است، زیرا اهل تشیع سنی را بی‌دین نمی‌دانند، (خلفا را مرتد و کافر نمی‌خوانند، و آن‌ها را لعن نمی‌کنند، عایشه را بد نمی‌گویند) قرآن را دست خورده نمی‌دانند. پادشاه را ظالم نمی‌خوانند ـ و... و فلانی تمام این مفتریان را بدون مدرک به اهل تشیع نسبت داده، ذکر مطلب بدون بیان مدرک، تهمت و افترا است.

همچنان آقای سید محمد رضای مدنی نیز در رساله (چهار مقاله) و سید محمد شیرازی در کتاب (شب‌های پیشاور)[[1]](#footnote-1) مرا مفتری و تهمت‌باف، بلکه نادان و بی‌دین ذکر کرده‌اند، و مطالب مذکوره را منکر شده‌اند مخصوصاً آقای مدنی سوّمین مقاله را به اثبات عدم تحریف قرآن اختصاص داده است، و با دلائل مسلمه روشن کرده که قرآن یکی است و تحریف نشده است.

از خواندن و شنیدن این تکذیب و تحاشی‌ها که بوی وحدت و نَکْهَتْ و وفاق از آن استشمام می‌شد. بی‌‌اندازه مشعوف و خوشوقت شدم، و خدا را شکر کردم که برادران شیعه دارند بیدار می‌شوند، بفساد عقاید خود پی برده آن‌ها را تکذیب می‌نمایند و گوینده آن‌ها را که پیشوایان پیشین خودشان هستند، مفتری و تهمت‌باف و بی‌دین می‌خوانند (بعلاوه از طرف دانشمندان و روشنفکران تشیع هم متصل بمن نامه می‌رسد و همه از آن خرافات و اباطیل وحدت‌شکن، اظهار نفرت می‌کنند و بر مسببین این اختلاف و نفاق نفرین می‌فرستند).

اگر عموم پیشوایان و روشنفکران یک قول و یک زبان واقعاً بر این عقیده باشند. و از این خرافات اجتناب نمایند، دیگر اختلافی باقی نمی‌‌ماند و شیعه و سنی مورد نخواهد داشت.

من از تکفیر و بدگوئی درماندگان دلگیر نمی‌شوم، پزشک ماهر از ناسزا گفتن بیمار دلتنگ نمی‌گردد، و از چاره و علاج و تزریق و نیشتر زدن دست برنمی‌دارد، پیغمبر اکرمص را ساحر و کذّاب و بی‌دین و دیوانه و صابئی گفتند، و به اقسام آزارها آزردند، دست از هدایت و ارشاد برنداشت تا خواست خداوند را بموقع اجرا رسانید.

جنگ جهل و علم و پیکار حق و باطل، امر تازه نیست از بدو آفرینش بشر تاکنون همواره جهل بر ضد علم، و باطل بر علیه حق حمله‌ور بوده، اما همه جا علم بر جهل، و حق بر باطل فایق و فیروز گشته است:

اساس مذهب تشیع فقط و فقط توهین به پیغمبرص، و تکفیر مسلمین، و لعن بر خلفاء راشدین است، اگر مرا تکفیر نکنند، از مذهب خود منحرف شده‌اند، من دین مبین اسلام را از روی تحقیق و تعقّل پذیرفته‌ام نه تقلید و تعبد، در میان پیشوایان اسلام هم که دارای احکام مدون هستند، امام شافعی را صائب می‌دانم، که صرفاً تابع قرآن و سنت بوده، و از خود اظهار رأی نکرده است، از صمیم قلب هم محب و معتقد علی و ائمّه اطهار بوده است و رویه او را اسلام حقیقی می‌دانم.

من بر حسب فرمان سلطان وقت (که عین فرمان حاضر و موجود است) دارای شغل موروثی خطابت و امامت جمعه کردستان بوده بوعظ و خطابه و افتاء و اجرای احکام شرعیه اشتغال داشته‌ام متدرجاً با نیروی فکر و قدرت تعقل هم بمطالعه کتب علمیه و دینیه پرداخته راه را از چاه شناخته، حقایق را داریافتم، و فهمیدم که آئین اسلام متلاشی شده، و مبدل به چند رشته خرافات و اختلافات گشته، و حق و حقیقت بکلی گم شده است، هر سری سودائی، و هر حلقومی نوائی دارد، هر دسته خود را حق و دیگران را باطل و هر فرقه دیگران را هالک و خویشتن را ناجی می‌پندارند.

نود و هفت فقره تألیفات داناپسند در رسمیات و ریاضیات و قسمتهای مختلف نوشته‌ام، و اکثر آن‌ها چاپ و منتشر شده است.

همواره با خرافات و موهومات و اباطیل مخالف بوده‌ام از طعن و لعن و هرزه‌گوئی جهال و درماندگان هراس نداشته‌ام، آنچه توانسته‌ام در تنویر افکار و خدمت بعالم اسلامیت قصور ننموده و نخواهم نمود.

من در پاسخ محمد یزدی از خود چیزی نگفته‌ام، آنچه نوشته‌ام گفتار حضرت امیر و اخبار ائمه اطهار و روایت پیشوایان خود اهل تشیع است، اگر تهمت و افترا است بمن مربوط نیست، من نقل قول کرده‌ام، در مثل است (نقل کفر، کفر نیست).

برای اینکه روشن شود که من اهل تهمت و افترا نیستم و آنچه نوشته‌ام مبتنی بر مأخذ و مدرک است. بار دیگر عین رساله را با ذکر مدارک نوشته تقدیم خوانندگان محترم می‌دارم، و بمنظور اختصار فقط از تاریخ و نهج‌البلاغة و اصول کافی که مورد اعتماد خود اهل تشیع است، استخراج مدرک نمودم اگر از جمیع کتب و مدونات تشیع نقل مدرک می‌کردم رساله مفصل می‌شد، و باعث ملال خوانندگان می‌گردید.

لازم است این نکته را هم تذکر بدهم، آقایانیکه می‌خواهند درماندگی خود را با چماق پوسیده تکفیر و ناسزا گفتن مستور بدارند، سخت در اشتباه هستند، با تکفیر و ناسزا، نه ماست سیاه می‌شود، نه زغال سفید می‌گردد بلکه درماندگی خود را آشکار می‌سازند «لا تنظر إلى من قال، بل أنظر إلى ما قال» بماهیت گفتار باید توجه نمود، نه ماهیت گوینده، امیدوارم که راه گم کردگان بخود آمده، خالصاً مخلصاً بحضرت علیس إقتدا نمایند که سنّی حقیقی بوده، جز اتباع قرآن و سنت رسول‌ آئین دیگری نداشته است.

وما توفیقي إلا بالله العلي العظیم، هو حسبي ونعم الوکیل.

دانشمند محترم آقای محمد یزدی دامت توفیقاته کتاب (گمشده شما) که برسم هدیه برای فقیر فرستاده بودید واصل، با اینکه هر دو چشمم عمل شده، و دکتر از مطالعه و تحریر ممنوعم داشته، معهذا نظر بعشق و علاقه که بنگارش دانشمندان دارم با زحمت زیاد مطالعه نمودم، و از سبک تحریر مشعوف گشتم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روان و تر و تازه چون آب حیوان |  | خوش و خوب و خرّم چو روز جوانی |
| دل آرای همچون گل نوشکفته |  | طرب زای همچون می‌ ارغوانی |
| چو باغ بهشت از فنون و لطایف |  | فروزنده در وی چراغ معانی |
| نظر گاه دیده چو رخسار دلبر |  | روانبخش چون چشمه زندگانی |
| حروفش چو زنجیر مشکین مقیدج |  | ولیکن چو آب روان از روانی |

\*\*\*

خدا را شکر می‌کنم که فروغ علم و دانش، در گوشه و کنارهای کشور پرتوافکن، و دل و دیده آرزومندان را بنهج احسن، روشن و مزّین می‌سازد، امیدوارم از پرتو فهم و دانش روشنفکران، اختلاف‌ها و نفاق‌های خانه برانداز مسلمین مرتفع، و بار دیگر شوکت و عظمت از دست رفته را بدست بیاوریم ﴿وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ ٢٠﴾.

در پایان کتاب مرقوم داشته‌اید، اگر کسی چیزی بنظرش برسد برای شما ارسال دارد، برحسب این اجازه، و امتثال این تقاضا بنگارش تذکرات ذیل پرداخته تقدیم می‌دارد.

1- در صفحه (21) اهل تشیع را پیرو عترت معرفی کرده‌اید. و در صفحه (133) نوشته‌اید: «اهل تسنّن در اصول پیرو اشعری، و در فروع تابع مجتهدین اربعه‌اند جای انکار نیست. امام شافعی مثلا احکام اسلامی را که در آیات و احادیث بطور متفرقّه مذکور بود جمع‌آوری نموده، و تنظیم و تبویب کرده و در دسترس عموم گذاشته است، و از خود چیزی اختراع نکرده، و برخلاف احکام و آداب اسلامی و سنت رسول‌ص مذهبی احداث ننموده است، هر کس طبق کتاب مدون او عمل کند و بگوید: من تابع مدون شافعی هستم. دروغ نگفته است. اما اهل تشیّع کدام کتاب، یا کدام مدون از عترت در دست دارند، تا معلوم شود آیا تابع عترت‌اند یا مخالف با عترت، یکعده اشخاص کینه‌دل از قبیل عبدالله بن سبای یهودی، و اخیراً شاه اسماعیل صفوی که باطناً دشمن اسلام بودند، و در ظاهر بعنوان (تقیه) اظهار اسلامیت می‌کردند، درصدد برآمدند که بهر وسیله ممکن شود اسلام را ریشه‌کن کنند، دیدند که با شمشیر و توپ و تفنگ مبارزه با اسلام میّسر نیست، حربه تفرقه و اختلاف را بکار بردند، و دشنه «خذ ما خالف العامة» را بدست گرفته هرجا که ممکن بود فرو بردند، و بر ضد عقاید و احکام اسلامی، برخلاف طریقه حقه علیس، از ائمه کرام عترت طاهره بنقل اکاذیب و جعل اخبار پرداختند. فاضل کلینی در اصول کافی، صفحه (34) خبر «خذ ما خالف العامة» را از امام جعفر روایت کرده است که صریحاً مخالف با قرآن و نهج‌البلاغة است، که از تفرق و انحراف از سواد اعظم و خروج از سبیل مؤمنین شدیداً نهی می‌نمایند.

\* \* \*

مختصر با اینگونه وسایل، کاخ مشید وحدت اسلامی را منهدم، و مسلمانان را به پرتگاه تشیع و تسنن، و خاصّه و عامّه سوق دادند، و در برابر دین اسلام یک دین تازه را به نام (تشیّع) احداث و ابتداع نمودند، در صورتیکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل عمران: 19].

«بى‏گمان دین [حقّ‏] به نزد خداوند، اسلام است».

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85].

«و هر کس دینى جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمى‏شود و او در آخرت از زیانکاران است‏».

نخستین فرقه که این تفرقه و شکاف را ایجاد کردند، فرقه (سبائیه) بودند که ابن سبأ[[2]](#footnote-2) آن‌ها را تشکیل داد، تواریخ اسلام و غیراسلام، آن‌ها را اوّلین فرقه تشیع نوشته‌اند، که حضرت امیر آن‌ها را منع و با نهایت شدّت سرکوبی فرمود، پس از شهادت حضرت امیر باز فرقه‌های دیگر از قبیل دو امامی، و پنج امامی، و شش امامی، تا دوازده امامی، بنام تشیع سر برآوردند، و یکی پس از دیگری بعناوین مختلف، آتش نفاق و اختلاف را دامن زدند، که در تواریخ شرح تشکیل آن‌ها مذکور و مصرح است، اگر علیس زنده بود قطعاً آن‌ها را هم منع و سرکوبی می‌فرمود، زیرا علیس طرفدار وحدت بود، علی با هر کلمه که بوی تفرّق و اختلاف از آن استشمام شود مخالف بود، خود اهل تشیّع می‌گویند که علی برای حفظ بیضه اسلام، از تفرقه و اختلاف، به خلفاء بیعت نمود، با این اعتراف دیده می‌شود که برخلاف رویه علیس ایجاد اختلاف کردند، خرافات و موهومات بافتند، بدعتها احداث نمودند، بمنظور عوام فریبی اسم علی را جزو اذان ساختند، و برای استقرار این بدعت از قول امام جعفر صادق جعل خبر کردند، در اصول کافی صفحه (239) و سائر کتب اخبار نوشته شده، امام جعفر فرموده: (خداوند اسم ما را رفعت داده هنگامیکه آسمان و زمین را آفرید امر داد منادی ندا کرد. «أشهد أن لا إله إلا الله»، سه مرتبه، «وأشهد أن محمداً رسول الله» سه مرتبه. «وأشهد أن علیاً أمیرالمؤمنین حقاً»، سه مرتبه) فاضل مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی نوشته: ذکر اسم علی در اذان برای آن است که منکرین امارت علی بفهمند، تصدیق امارت علی از تصدیق وحدت خدا و رسالت رسول منفک نیست، یعنی شهادتین برای ایمان کافی نخواهد بود.

شیرازی هم در کتاب (شب‌های پیشاور) صفحه (817) نوشته: اسم علی بعد از اسم خدا و پیغمبر در عرش اعلی ثبت است. در صفحه (818) هم نوشته: حضرت رسول‌ فرموده: دو هزار سال پیش از خلق زمین و آسمان در بالای دروازه بهشت نوشته شده: «لا إله إلا الله، محمد رسول‌ الله، علي ولي الله» در صورتیکه پیغمبر اکرم اذان را به بلال تعلیم فرمود، اسم علی در آن نبود، در زمان خلفاء و خلافت خود امیر هم اسم علی در اذان ذکر نشده، واضح و آشکار است که اختراع اینگونه بدعت‌های عوام فریبانه فقط برای مخالفت با عامه مسلمین است و لاغیر ـ ذکر اسم علی هم نه از روی عقیده به علیس است. بلکه بمنظور بغض با عمرس است که ایران را فتح کرد، و آئین آتش‌پرستی را مبدل به اسلام نمود، اگر بعلی معتقد بودند، از رویه علی که یار و یاور و خیرخواه خلفا بود منحرف نمی‌شدند، و برخلاف طریقه علی که همه جا از اختلاف و نفاق منع فرموده، رفتار نمی‌کردند، برعلیه عامّه مسلمین قیام نمی‌نمودند، و بر ضد مذهب علیس که اسلام نام دارد، اختراع مذهب نمی‌کردند، صریحاً می‌گویند: علی برای حفظ بیضه اسلام و مصلحت مسلمین از اختلاف و نفاق پرهیز نمود، اما خودشان این مصلحت را محترم نشمرده از اختلاف و نفاق دست بر نمی‌دارند، با اینحال مدعی پیروی علی هم هستند...!» «ضدان لا یجتمعان»[[3]](#footnote-3).

مزید بر همه بدبختیها، به احداث بدعتها و اختراع تشیع اکتفا نکرده تشیع را هم متفرق بچندین فرقه نموده‌اند، که هر کدام خود را محق و سائرین را هالک و گمراه می‌دانند که حالا من نمی‌دانم با کدام فرقه صحبت کنم؟ و با چه کسانی اختلاف را حل نمایم؟ تمنا دارم معین فرمائید.

قطع نظر از آیات و احادیث ناهیه از تفرق و اختلاف که صریحاً دلالت دارند بر اینکه انحراف از سواد اعظم[[4]](#footnote-4) مسلمین و خروج از سبیل مؤمنین ممنوع است. حضرت امیر همه جا مخصوصاً در خطبه (127) نهج‌البلاغة با نهایت شدّت می‌فرماید: «احداث بدعت[[5]](#footnote-5) نکنید. در بین مسلمین تفرقه نیندازید. از سواد اعظم منحرف نشوید. در شأن من غلو و زیاده‌روی ننمائید...» از برادران شیعه استفسار می‌نمایم.

آیا اختراع مذهب تشیع در برابر مذهب عامّه مسلمین احداث بدعت نیست؟

آیا تشکیل فرقه خاصه بر ضد انبوه عامه ایجاد تفرقه در بین مسلمین نیست؟

آیا تولید بغض و عداوت در بین مسلمانان دشمنی با اسلام و انحراف از سواد اعظم نمی‌باشد؟

آیا علی را خلیفه بلافصل گفتن. و بمنظور مخالفت با عامه مسلمین، او را بر ابوبکر و عمر و عثمان ترجیح دادن. و اسم او را در اذان ذکر کردن زیاده‌روی در شأن علی نیست؟

تمنا دارم بدون رودروایستی توضیح بدهید، روشنترین دلیل بر انحراف اهل تشیع از اسلام اینست. هر حدیثی که مخالف با رأی ایشان باشد، بعنوان طعن می‌گویند: (راوی سنی است) یعنی بی‌دین است، چون پیرو سنّت پیغمبرص است حرفش مقبول نیست، اگر تابع پیرو سنّت پیغمبرص بی‌دین و مردودالشهاده باشد. سنی حقیقی کامل عیار حضرت امیر است، کسیکه حضرت امیر را بی‌دین و مردود الشهاده بداند، آیا خودش دارای دین و مقبو‌ل‌الشهاده خواهد بود؟

آخوندهای متظاهر ریا باز سنّی را نجس می‌دانند، و برای بوسیدن به سنّی دست نمی‌دهند، در صورتیکه امام جعفر صادق متخلف از سنّت رسول‌ص را کافر می‌داند (اصول کافی، صفحه 35).

از ابتدای بعثت رسولص، تا ابتداع تشیع، عموم مسلمین سنّی و تابع و پیرو پیغمبر بوده‌اند، و شیعه یعنی منحرف از پیروی پیغمبر اصلا وجود نداشته، تا حدیث را روایت کنند، راوی جمیع احادیث پیغمبر هم اهل سنّت‌اند. ردّ روایت به این عنوان که (راوی سنّی است) بدعت، بلکه مخالفت با پیغمبر است، و انحراف از سبیل مؤمنین[[6]](#footnote-6)، که ممنوع و منافی با اسلامیت است. حضرت امیر در خطبه (168) و (175) و نامه (23)، نامه که بمالک اشتر نوشته، پیروی سنّت رسول را توصیه و تأکید می‌فرماید ـ و در خطبه (159) نیز میفرماید: (محبوب‌ترین بندگان خدا کسی است که پیرو سنّت رسول باشد). از برادران شیعه باید پرسید: آیا محبوب‌ترین بندگان خدا سنّی هستند که پیرو سنت رسول‌اند، یا شیعه که پیرو سنّت رسول را بی‌دین و مردودالشهاده می‌دانند؟

و در خطبه (145) و (152) و (153) و (159) و (168) و (175) و (182) و چند جای دیگر شدیداً از اختراع بدعت و انحراف از سبیل مؤمنین نهی می‌فرماید.

فاضل کلینی هم در اصول کافی صفحه (482) از ابی‌جعفر امام محمد باقر روایت کرده «من نصب دیناً غیر دین المؤمنین فهو مشرک» و نیز در صفحه (488) از ابی‌عبدالله امام جعفر صادق روایت کرده که فرموده: (هر کس ابتداع رأی کند مشرک است) و نیز در صفحه (28) و (29) مبتدع را اهل دوزخ معرفی کرده است، حالا باید قضاوت کرد که پیرو سنت مبتدع است یا منحرف از سنت؟

«نظم»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود در عهد رسول و صَحْب و آل |  | مذهب اسلام چون آب زلال |
| بعد از آن کردند پی در پی شروع |  | اختلاف اندر اصول و در فروع |
| آن یکی بگرفت راه اعتزال |  | آن دگر ارجاء و دیگر گشت غال |
| آن یکی جبری شد و آن واصلی |  | آن یکی شیخی و دیگر کاملی |
| آن یکی زیدی و دیگر جعفری |  | آن یکی شد عجردی آن اشعری |
| هر که آمد مذهبی بنیاد کرد |  | دشمنان دین حق را شاد کرد |
| مختصر هفتاد و سه فرقه شدند |  | جملگی بر ضد همدیگر بدند |
| وصف ناجی را بیکفرقه دهند |  | جمله هفتاد و دو فرقه گمرهند |
| گفت پیغمبر امام مرسلین |  | در جواب پرسش سائل چنین |
| هر که باشد پیرو من هادی |  | منحرف سرگشته اندر وادی است |
| اهل سنت پیروان حضرتند |  | دیگران اهل ضلال[[7]](#footnote-7) و بدعتند |
| حق کجا و پیرو بدعت کجا؟ |  | حق کجا و منکر سنت کجا؟ |
| ناجی آن باشد که حق را پیرو است |  | حرف منکر بی‌اساس و عوعو است |
| گر تو خواهی باشی از اهل نجات |  | ترک کن افسانه لات و منات |
| توبه کن از پیروی عَمْرو و زید |  | خویش را آسوده کن از مکرو کید |
| پاره کن یکسر حجاب ننگ و عار |  | بنده حق شو بحق ایمان بیار |
| غیر سنت جمله از خود دور کن جج |  | هم رسول و هم خدا مسرور کن |
| آنچه اصل دین بود آن را بدان |  | سوی کهساران دگر یک راست مران |

تفرق شیعه به چندین فرقه متخالفه متباغضه دلیل واضحی است بر اینکه تابع عترت نیستند[[8]](#footnote-8) زیرا عترت دارای عقاید متناقضه نبوده‌اند. و بر ضد یکدیگر چیزی نگفته‌اند، تناقض و تضاد، ناشی از جهل و پی نبردن به حقیقت است. دو دو چهار است جای اختلاف نیست، عترت که واقف به حقیقت بوده‌اند، چگونه ممکن است با همدیگر اختلاف داشته باشند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نگویند بر ضد هم راستان |  | همه یکزبانند و یکداستان |

2- از صفحه (135) تا صفحه (137) برای نصب خلافت علم و فضل را مرجح بیان کرده‌اید.

هیچکس منکر مقام علم و فضل و شجاعت و قرابت علیس با رسولص نیست، اما برای نصب خلافت، نفاذ امر و مقبولیت عامه مرجح است که بتواند حقوق و حدود مسلمین را حفظ کند، و اسلام را توسعه دهد، نه علم و فضل. بنابراین، اهل حل و عقد هر کس را دیدند دارای نفاذ امر و مقبولیت عامه است، و می‌تواند امور جمهور را اداره کند با او بیعت می‌کنند و امیر قرار می‌دهند، بیعت اهل حل و عقد هم محترم و متبع است و تخلف از آن ممنوع چنان‌که خود حضرت امر در مکتوب ششم از نهج‌البلاغة برای اثبات صحت خلافت خود بآن استدلال می‌فرماید که انتخاب مهاجر و انصار واجب الاجرا است، و اگر کسی از رأی ایشان تخلف کند واجب القتل است چون از سبیل مؤمنین منحرف شده است. «إنه بايعني القوم الذین بایعوا أبا بکر وعمر وعثمان على ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد أن یختار ولا للغائب أن یرد، إنما الشورى للمهاجرین والأنصار فإن أجتمعوا على رجل وسموه إماماً کان ذلك لله رضی، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردّوه إلى ما خرج منه، فإنْ أبی قاتلوه على اتباعه غیر سبیل المؤمنین، وولاّه الله ما تولى».

یعنی: «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند بهمان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آن‌ها را رد کند، و جز این نیست که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابراین اگر آن‌ها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار موجب رضای خداست0 پس کسی که بسبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت او را بر میگردانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می‌جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است».

 که صریحاً می‌فرماید که متخلف از رأی مهاجر و انصار واجب القتل است، چون از سبیل مؤمنین خارج شده است. همچنان در مکتوب هفتم نیز همین موضوع را تکرار و تأئید می‌فرماید.

جای حیرت است که بعضی از پیشوایان شیعه می‌گویند: علی در این دو مکتوب برحسب عقیده معاویه سخن گفته خودش معتقد بآن نبوده است. غافل از اینکه علیس دلیل وجوب قتل متخلف از رأی مهاجر و انصار را جمله «على إتباعه غیر سبیل المؤمنین» بیان فرموده که اشاره بآیه:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«کسى که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهى جز راه مؤمنان پیروى نماید، ما او را به همان راه که مى‏رود مى‏بریم و به دوزخ داخل مى‏کنیم و جایگاه بدى دارد».

می‌باشد. چگونه ممکن است علیس معتقد بحکم قرآن نباشد! چگونه ممکن است بدون اعتقاد بوجوب قتل متخلف از رأی مهاجر و انصار بجنگ معاویه برود؟ تأویل مذکور عیناً شبیه بگفتار آخوند میان در بند کرمانشاه است که گفته بوده، خدا آیه: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ «و نماز را برپادارید و زکات را بپردازید» را از روی مزاح گفته، خودش معتقد به آن نیست، زیرا خدا احتیاجی به نماز و زکات ندارد. باری رأی و اتفاق اهل حل و عقد برای خلافت و امامت لازم است.

برادران شیعه می‌گویند: خلافت را از علی غصب کردند، و برای بیعت ریسمان بگردن او انداختند، و کشان‌کشان بمسجد بردند، در خانه‌اش را شکستند، دنده زهرا را خورد کردند، محسن موهوم سقط شد، ام‌کلثوم[[9]](#footnote-9) را بزور بردند، باغ فدک را غصب کردند، و ... و ... که قلم از ذکر آن‌ها شرم دارد. اگر این اکاذیب راست باشند. که شیطان الواعظین هم در کتاب (شب‌های پیشاور) از صفحه (509) تا صفحه (520) ذکر کرده، دلیل قاطعی است بر اینکه علی دارای قدرت و نفاذ امر و مقبولیت عامه نبوده است. بدیهی است کسیکه نتواند حقوق خودش را حفظ کند، و آنچه نشاید و نباید بسر خودش و کسانش بیارند قادر بر نفس کشیدن نباشد، چگونه می‌تواند حقوق مردم را حفظ کند؟ و مردم به چه امیدی با او بیعت کنند؟ و علم وفضل چه دردی را دوا می‌کند؟ چنان‌که دیده شد پس از شهادت عثمان بخلافت رسید، و نتوانست (با داشتن علم و فضل) آن را انجام بدهد ـ آنهمه قتل و کشتار رجال نامی، و خونریزی و تلفات اسف‌انگیز و فتنه و آشوب خانمانسوز و برادرکشی در گیر شد.

نیکلسن ـ سیاح انگلیس می‌گوید: اگر علی روز اول خلیفه شده بود، امروز از اسلام بجز نام اثری باقی نبود.

علیس شجیع[[10]](#footnote-10) بود. علیس پهلوان بود. علیس عالم بود. علیس صهر رسول و زوج بتول بود. اما مرد میدان سیاست نبود ابوبکر و عمر و عثمانش اسلام را به اوج شوکت و عظمت رسانیدند. (رجوع به خطبه ـ 196).

برادران شیعه علاوه بر اینکه ریسمان بگردن علی می‌اندازند، و او را به منتهی درجه ضعف و ذلت می‌رسانند، زن پیغمبر را هم فاحشه می‌گویند، گروهی که بزن پیغمبر که طبق آیه (6) از سوره (23) مادر علی و مادر عموم مؤمنین است[[11]](#footnote-11) فاحشه بگویند. آیا می‌توان آن‌ها را مسلمان دانست؟ آیا چنین عقیده و مذهبی قابل قبول است؟

به اضافه خلفاء و اصحاب رسول، بلکه عموم مسلمین را هم (بجز سه نفر ـ مقدادبن اسود، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری) همه را مرتد و کافر می‌خوانند و عمار بن یاسر را با استکراه استثنا می‌نمایند، که از امام جعفر روایت می‌کنند ـ در اصول کافی هم صفحه (190) از امام محمد باقر روایت می‌کند ـ که هر سه خلیفه[[12]](#footnote-12) و اتباعشان مخلد فی النار اند[[13]](#footnote-13). و در صفحه (223) و (226) و (227) و (230) و (232) نیز از امام جعفر روایت می‌کند ـ که هر سه خلیفه و اتباعشان همه کافراند ومخلد في النار. فاضل لاهیجی هم در تفسیر ﴿أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٣٩﴾ [البقرة: 39].[[14]](#footnote-14) جلد اول صفحه (254) از امام جعفر روایت می‌کند ـ که مقصود از این آیه غاصبان خلافت‌اند. سید رضی هم در مکتوب (62) از قول امیر جعل کرده که تمام مردم مرتد شدند، به ابی‌بکر بیعت کردند در صورتیکه خود امیر یکی از بیعت‌کنندگان است، و خداوند در سوره (9) آیه (100) عموم مهاجر و انصار و اتباع آن‌ها را مخلد فی الجنة معرفی فرموده است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانى که به نیکى از آن‌ها پیروى کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند و باغ‌هایى از بهشت براى آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جارى است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزى بزرگ!»

حالا باید قضاوت کرد که آیا روایات پیشوایان تشیع درست است، یا نص صریح قرآن؟

اگر روایت پیشوایان شیعه درست باشد، نتیجه این می‌شود، که خدا العیاذ بالله دروغ گفته، یا ندانسته که بعداً مرتد می‌شوند از روی جهل آن‌ها را مخلّد فی الجنه معرفی کرده است!! آیا کسیکه خود را مسلمان بداند نسبت به خدا و پیغمبر خدا و اصحاب کرام و زن پیغمبر و خلفاء راشدین و عموم مسلمین اینگونه تهمت‌های دیانت‌کش وحدت‌شکن را روا می‌دارد؟

اگر واقعاً پس از رحلت رسول اکرم‌ص عموم مسلمین مرتد شدند، پس اطلاق کلمه (امیرالمؤمنین) بر علی بیمورد خواهد بود، و او را العیاذ بالله (امیرالمرتدین) باید گفت.

در میان گروه شیعه کلمه (عمر) و (عایشه) باندازه مبغوض و منفور است که بدترین فحش و دشنام آن‌ها منحصر باین دو لفظ است، اگر بمردی بگویند: عمر، یا بزنی بگویند: عایشه، باندازه متغیر و عصبانی می‌شود که مافوق آن متصور نیست. و بهمین علت است که در میان گروه شیعه یک عمر نام یا عایشه نام پیدا نمی‌شود، آقایان پیشوایان تشیع بمنظور مستور ساختن القائات و تزریقات خود که در مثل است (تیر می‌اندازد و کمان را پنهان می‌کند) می‌گویند: عقیده عوام مربوط به علما نیست، می‌گویم: تا از طرف علماء و پیشوایان بعوام دستور داده نشود عوام بیچاره از خود عقیده ندارد، و خود بخود کسی را لعن نمی‌کند، و جرئت ندارد زن پیغمبر خود را فاحشه بخواند، و مادر علی و مادر عموم مؤمنین را بعمل زنا متهم کند. آب از سرچشمه گل‌آلود است، آنچه استاد به او گفته بگو می‌گوید، کسانیکه به کتب و تألیفات اهل تشیع آشنا هستند می‌دانند که تا چه اندازه نسبت بخلفاء راشدین و ام‌المؤمنین و عموم مسلمین اسائه ادب شده است، مسلمان نشنود کافر نه بیناد.

فاضل کلینی در اصول کافی صفحه (159) از امام جعفر صادق روایت کرده که کلمه (حمیراء) مبغوض خدا است، و از تسمیه باسم حمیراء نهی کرده است. باز در صفحه (153) از امام محمد باقر روایت می‌کند که امام حسن فرموده: (عمل عایشه را خدا و همه مردم می‌دانند، و دشمنی او با خدا و رسول و اهل بیت معلوم است) هنگام دفن امام حسن هم عایشه گفته: حجاب پیغمبرص را با دفن اموات هتک نکنید، امام حسین گفته: (تو و پدرت حجاب پیغمبر را هتک کردید، و کسانی را که پیغمبرص از آن‌ها متنفر بود بخانه او راه دادید) ـ مقصود صفوان و عبدالله بن ابی و مسطح و سایر مفتریان است.

عوام بیچاره بشنود که امام حسن عایشه را بدعمل و دشمن خدا و رسول و اهل بیت معرفی کرده، و امام حسین نسبت هتک حجاب رسول‌ص به او داده و امام جعفر اسم حمیرا را مبغوض خدا معرفی نموده و از تسمیه به آن نهی کرده است، چگونه از افک و لعن او خودداری می‌نماید؟

در صورتیکه خدا می‌داند، سبطین شریفین و امام جعفر صادق از این افترا مبرا هستند.

پیشوایان تشیع اضافه بر اینکه علیس را خلیفه بلافصل، و خلفا را غاصب و ظالم، بلکه مرتد و کافر می‌خوانند، خود را هم (نائب الامام) یعنی اولو الامر و واجب الاطاعه می‌‌دانند، و پادشاه را ظالم و غاصب مقام امامت می‌خوانند، و اطاعه او را حرام، بلکه دشمنی با امام معرفی می‌نمایند. رجوع به اصول کافی صفحه (98) که در تفسیر آیه ﴿لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [البقرة: 124][[15]](#footnote-15) از امام رضا روایت می‌کند که گفته: «فأبطلت هذه الآیة إمامة کل ظالم إلى يوم القيامة»[[16]](#footnote-16)**.**

و در صفحه (34) نیز از امام جعفر روایت کرده که فرموده: (پادشاه طاغوت است و اطاعت طاغوت کفر است).

همچنان در تمام تفاسیر شیعه غاصب بودن پادشاه مصرح است که لاهیجی نیز در تفسیر خود در چندین محل از جمله صفحه (111) و (495) و (510) جلد اول بآن تصریح کرده که اطاعت غیر نواب ائمه ممنوع و اطاعه پادشاه بمنزله اطاعت طاغوت است و بت‌پرستی است، آیا سلاطین اسلام می‌توانند چنین عقیده و مذهبی را بپذیراند؟

کسیکه مختصر شعوری داشته باشد، می‌داند که خلافت بلافصل علی، و اولو الامر بودن آخوند و خدائی منصور حلاج هر سه در یکردیف‌اند جز وهم و خیال چیز دیگری نیست، نه علی خلیفه بلافصل است، و نه آخوند پادشاه، و نه منصور خداوند جهان.

3- از صفحه (137) هم تا صفحه (145) نوشته‌اید: در خلافت ابوبکر چون عامه مردم شرکت نداشته‌اند قابل قبول نیست.

اولا: روایتی که خودتان از امام جعفر نقل می‌کنید «أرتد الناس بعد النبي إلاّ ثلاثة أو أربعة»[[17]](#footnote-17) اعتراف صریح است به اینکه عموم مردم، جز سه یا چهار نفر بر خلافت ابوبکر متفق بوده‌اند. دیگر اینکه حضرت امیر در نهج‌البلاغة در خطبه (172) می‌فرماید: اگر بنا باشد که برای نصب خلافت عموم مردم حاضر شوند، هرگز خلافت صورت نخواهد گرفت، کسانیکه اهل انتخاب هستند حکمشان بر غائبین هم جاری است، نه حاضر می‌تواند پشیمان شود، و نه غائب حق انتخاب کسی دیگر را خواهد داشت.

«ولعمرب لئن کانت الإمامة لا تنعقد حتى تحضر عامة الناس فما إلی ذلک سبیل، ولکن أهلها یحکمون علی من غاب عنها، ثم لیس للشاهد أن یرجع ولا للغائب أن یختار» که صریحاً می‌فرماید: اهل حل و عقد هر کس را بخلافت انتخاب کردند کافی است، واحدی حق تخلف ندارد نه حاضر می‌تواند از رأی خود برگردد، و نه غائب اختیار انتخاب کسی دیگر را خواهد داشت. از شما خواهشمندم در بین نگارش خودتان، و فرمایش حضرت امیر قضاوت فرمائید که شما درست می‌گوئید یا حضرت امیر؟ سپس در همین خطبه می‌فرماید: (من با دو کس می‌جنگم با کسیکه مدعی امری باشد که استحقاق آن را ندارد، و کسیکه حق دیگری را منع کند).

و نیز در مکتوب (36) می‌فرماید: (من هرگز زیر بار ظلم نمیروم اگرچه کشته شوم. و کمی و زیادی سپاه در من تأثیری ندارد)، و در آخر مکتوب (45) نیز می‌فرماید: (سوگند بخدا تمام عرب اگر برای جنگ با من متفق شوند باک ندارم) در مکتوب (62) هم می‌فرماید: (قسم بخدا اگر من تک و تنها باشم، و تمام اهل زمین دشمن من باشند باک ندارم من بکشته شدن مشتاقم و بانتظار اجر و ثواب آن هستم). در چندین جای دیگر از نهج‌البلاغة همین مضامین را تکرار می‌فرماید که من زیر بار ظلم نمی‌روم و در راه اجرای حق از کشته شدن باک ندارم، اگر ابوبکر و عمر و عثمانش استحقاق خلافت نداشتند و به علیس ظلم کردند و او را از خلافت ممنوع داشتند چرا با آن‌ها نجنگید؟

و برخلاف گفتار و سوگند خود به هر سه بیعت کرد، و مانند برادر صمیمی تابع و مطیع آن‌ها بود؟ بالعکس چون در مسئلة معاویه خود را بر حق می‌دانست طبق گفتار خود شمشیر کشید و با او جنگید.

جای شک و تردید نیست، که علیس اگر خلافت را حق خود می‌دانست، به هر سه خلیفه یکی پس از دیگری بیعت نمی‌کرد، و برخلاف گفتار و سوگند خود رفتار نمی‌نمود، و با شمشیر از حق خود دفاع می‌کرد، زیرا علیس دروغ نمی‌گوید هر چه بگوید عمل می‌کند، چنان‌که در خطبه (174) می‌فرماید: «والذي بعثه بالحق واصطفاه علی الخلق ما أنطق إلا صادقاً» قسم به خدائیکه پیغمبر را بحق مبعوث کرده، و او را بر خلق برگزیده است من گزاف نمی‌گویم هر چه بگویم عمل می‌کنم.

شمشیر نکشیدن، و بیعت کردن، و پشت سر خلفاء نماز خواندن، و از خلفاء جیره و سالیانه پذیرفتن و ... و ... دلائل قاطعی هستند بر این که هر سه خلیفه بالاستحقاق خلیفه بوده‌اند، و خلافت آن‌ها حق بوده است. و فرمایش آقای یزدی مورد ندارد، قیل و قال مکتب تشیع هم بی‌اساس است، و فقط بمنظور مخالفت با عامه است، حافظ شیرازی می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فضای مدرسه و بحث علم و طاق و رواق |  | چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست |
| سرای فاضل یزد را چه منبع علم است |  | خلاف نیست که علم در آن جا نیست |

برادران شیعه می‌گویند: تأخیر علی در بیعت به ابوبکر دلیل واضحی است که بیعت بظالم را خلاف دانسته، بعد برای حفظ مصالح مسلمین بیعت نمود.

می‌گویم: اگر بیعت با ظالم و مرتد خلاف است پس چرا بیعت نمود، و اگر حفظ مصالح مسلمین ایجاد می‌کرد که بیعت نماید چرا از انجام این مصلحت تأخیر نمود؟ مقام زهد و تقوی و عصمت امیر منافی با هر دو فرضیه است.

علاوه بر این دلائل قاطعه، حضرت امیر در خطبه (37) نهج‌البلاغة می‌فرماید: (من پیش از بیعت مطیع بوده‌ام و عهد کرده‌ام هر کس خلیفه شود به او بیعت کنم). «فإذا طاعتي قد سبق بيعتي - وإذا المیثاق في عنقي لغیري» که صریحاً صحت بیعت خود را تأئید می‌فرماید.

پس بیعت کردن علی به خلفاء راشدین بدین سبب بوده که ریسمان عهد و میثاق در گردن داشته نه ریسمان بافته اهل تشیع.

اگر برادران شیعه از بیعت کردن علی به ابوبکر و بعد به عمر و بعد به عثمان ناخوشنوداند علی را مورد اعتراض قرار بدهند و بی‌جهت به ابوبکر و عمر و عثمان لعن نکنند، و عموم مسلمین را ظالم و مرتد و کافر نخوانند.

علاوه بر این براهین ساطعه، مهاجر و انصار بالاتفاق گفتند پیغمبراکرمص در حال حیات تو را بمسجد فرستاد و جانشین خود معرفی نمود، تو مؤنس پیغمبرص و یار غار او بودید، امروز هم اسن و اورع اصحاب رسولص تو هستی، ما کسی دیگر را شایسته تقدم بر تو نمی‌دانیم... مجدداً مهاجر و انصار بالاتفاق بار دیگر با او بیعت کردند. و بهمین جهت او را مقدم داشتند از این راه که احترام و رعایت (کبر سن) در قبائل عرب معروف است که امارت جوان را بر پیر مردان نپذیرفته‌اند، قانون اختصاص امامت به اکبر اولاد مبتنی بر همین اصل است.

هنگام رحلت رسول‌ص سن علی بیشتر از سی سال نبود. در صورتیکه ابوبکر بیش از شصت سال عمر داشت.

جرجی زیدان در کتاب (تمدن اسلام) صفحه (52) جلد اول. و مؤلف کتاب (شهسوار اسلام) هم در صفحه ـ (47) و (51) و (56) باین موضوع اشاره کرده‌اند. در سائر تواریخ نیز مذکور است. علیس علاوه بر اینکه خود را خلیفه ندانسته هیچوقت هم خواهان خلافت نبوده است، همانطور که ابوبکر از تحمل بار خلافت نفرت داشت و می‌گفت: «أقیلوني» علی هم همه جا از قبول خلافت گریزان بود و اظهار نفرت می‌نمود و می‌گفت: «دعوني والتمسوا غیري» مرا رها کنید و دیگری را پیدا نمائید (رجوع به خطبه (91) نهج‌البلاغة.

در روضة الصفا صفحه (524) و در کتاب (شهسوار اسلام) صفحه (52) و سائر تواریخ مذکور است. هنگامیکه حضرت رسولص، رحلت فرمود، عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن حرب به او گفتند: اگر مائل بخلافت هستید، اما حاضریم به تو بیعت کنیم فرمود: «هذا ماء آجن ولقمة يَغَصُّ بها آکلها» تا آخر خطبه (5) نهج‌البلاغة که صریحاً از قبول خلافت اظهار نفرت می‌کند و آن را بآب ناگوار و لقمه گزنده تشبیه کرده است که تحمل آن خطرناک است. در روضة الصفا صفحه (505) و سائر تواریخ مذکور است که در زمان خلیفه سوم، اهل کوفه و بصره و مصر بزعامت عبدالله بن سبا برای خلع خلافت از عثمان و نصب علی بمدینه ریختند و علی با نهایت شدت و عصبانیت با آن‌ها مخالفت کرد، و با توبیخ و تهدید رجعت داد.

اگر خلافت از علی غصب شده بود، و علی خواهان خلافت بود جمعیت سه کشور و طایفه بنی هاشم که در اوج قدرت بودند، برای خلع عثمان کافی بود.

چنین فرصتی را از دست دادن، دلیل واضحی است که علیس خواستار خلافت نبوده است، همچنان هنگامیکه خلیفه سوم درگذشت، مردم همه حاضر شدند با او بیعت کنند، فرمود: مرا رها کنید و کسی دیگر را بخلافت بر گمارید من از همه شماها مطیعتر و گوش بر آوازترم، من وزیر باشم برای شما بهتر است تا اینکه امیر باشم. «دعوني والتمسوا غیري وإن ترکتموني فأنا کأحدکم ولعلّي أطوعکم وأسمعکم لمن ولیتموه أمرکم وأنا لکم وزیراً خیر لکم مني أمیراً» خطبه (91) نهج‌البلاغة که صریحاً تمایل خود را بوزارت اعلام می‌دارد، و از خلافت اظهار نفرت می‌کند. آقایان اهل تشیع می‌گویند: پس از آنکه خلافت بلافصل را از او غصب کردند دیگر بکلی از امر خلافت متنفر شد و از قبول آن مستنکف گردید.

می‌گویم: اگر علی خلافت را از طرف خدا و پیغمبرص حق خود دانسته و از او غصب کردند از غاصب باید متنفر باشد، نه از حق خود، که هر لحظه ممکن است رفع مانع شود و بر او واجب است آن را احراز نماید. و از امر خدا و رسول تخلف نورزد. تولیدن[[18]](#footnote-18) از حق شیوه بچه و اشخاص نادان است نه شیوه علی، وانگهی اگر از خلافت تولیده و قهر کرده، دیگر وزارت را چرا می‌پذیرد که دال بر صحت خلافت خلیفه است؟ با همه این اوضاع و احوال... یعنی تنفر از قبول خلافت، تمایل بوزارت و تصریح باینکه هر کس خلیفه شود من مطیع و گوش بر آواز خواهم بود، و بیعت و متابعت و هماهنگی او با خلفاء و شرکت او در مشاورات و تدابیر لشکری و کشوری و در خطبه (219) و پذیرفتن شهربانو دختر یزدگرد (پادشاه ایران) که لشکر عمر او را باسارت آورده بودند، و چندین دلیل دیگر که ذکر همه آن‌ها بانظر اختصار منافات دارد، آیا برای عنوان برادران شیعه که می‌گویند: خلافت را از علی غصب کردند موردی باقی خواهد ماند؟!

و آیا تشبث به قضیه (غدیرخم) که منشأ و مبنای آن در تواریخ مصرح است شرم‌آور نیست؟!

اخیراً هم کتابی را دیدم بنام (داستان غدیر) که با نظر جمعی از پیشوایان شیعه در مشهد چاپ شده، مرقوم گشته که پیغمبراکرمص در روز هجدهم ذی‌الحجه سال (11) هجری قمری در محل غدیرخم با حضور یکصد و بیست و چهار هزار نفر که از حجة الوداع در رکاب حضرت مراجعت کرده بودند علی را خلیفه بلافصل خود معرفی فرمود، و عموم آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر با او بیعت کردند. جای حیرت است که حضرت رسول‌ص در همان سال بمرض رحلت مبتلا شد، و در ایام مرض ابوبکر را بمسجد فرستاد، و بطور اشاره جانشین خود معرفی فرمود، اگر علی خلیفه بود و عموم مسلمین با او بیعت کرده بودند، چگونه ممکن است پیغمبر اسلام برخلاف تعیین خود، و برخلاف امر خدا (اگر آیه ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ مربوط بخلافت علی باشد) کسی دیگر را بمسجد بفرستد که بجای او نماز بخواند؟ و چگونه متصور است که از آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر یکنفر با ایمان خداشناس پیدا نشد که بگوید: خلیفه رسولص علی است که ما با او بیعت کرده‌ایم، و پشت سر غیر علی نماز نمی‌خوانیم؟

یا بحضرت تذکر بدهد که تو در خم غدیر علی را خلیفه خود قرار دادی و ما هم با او بیعت کردیم، فرستادن ابوبکر بمسجد مورد ندارد؟

واضح و روشن است که قضیه غدیرخم مربوط بخلافت نیست، بلکه منشأ آن بطوریکه در تواریخ مصرح است. روضة الصفا هم در صفحه (458) ذکر کرده و در ینابیع الموده هم ذکر شده است فقط برای تسکین خشم فاتحین یمن بوده که تصور کرده بودند که حضرت امیر اموال غنیمت را بخلاف تصرف کرده است، در صورتیکه پیغمبر اکرمص علی را به عنوان (قضاوت لشکر) و تقسیم غنایم در معیت خالد بن ولید به یمن فرستاده بود، منتها علی عجله کرده، اول سهم خودش را از جواری انتخاب کرده بود. چنان‌که سوق عبارت که می‌فرماید: «من کنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره وأخذل من خذله» مصرح است به اینکه مقصود حضرت فقط ترغیب ولایت و دوستی علی، و ترهیب از عداوت و دشمنی با او است که او را آزار نرسانند، و به هیچ وجه ارتباطی با امر خلافت ندارد، به چندین دلیل:

اول: اینکه کلمه (مولی) بمعنی دوست است، نه خلیفه، چنان‌که در سوره (47) آیه (10) می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ١١﴾ [محمد: 11].

«این [پیروزى مؤمنان و نابودى کافران‏] به سبب این است که خدا سرپرست و یاور کسانى است که ایمان آورده‏اند، و کافران را سرپرست و یارى نیست».

و نیز در سوره (44) آیه (41) می‌فرماید ـ

﴿يَوۡمَ لَا يُغۡنِي مَوۡلًى عَن مَّوۡلٗى شَيۡ‍ٔٗا وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤١﴾ [الدخان: 41].

«روزى که هیچ دوستى از دوستى [دیگر] چیزى را دفع نکند. و آنان یارى نیابند».

و چندین آیه دیگر که همه جا مولی بمعنی دوست و مطلقا بمعنی خلیفه مستعمل نشده است.

دوم ـ اینکه حضرت رسول‌ص همانطور که گفتیم، پس از قضیه غدیرخم ابوبکر را در مدت بیماری بجای خود بمسجد فرستاد، اگر علی خلیفه بود، می‌بایستی او را بمسجد بفرستد.

سوم ـ اینکه اگر علی خلیفه بود، تقاضای عباس عمویش در هنگام بیماری پیغمبر که علی نزد آن حضرت برود. و از او درخواست تعیین خلیفه نماید بیمورد خواهد بود. روضة الصفا صفحه (269).

چهارم ـ اینکه اگر علی خلیفه بود، تقاضای عباس و ابوسفیان در هنگام رحلت رسول‌ص که علی بیعت آن‌ها را پذیرد و او رد نمود، مورد نخواهد داشت که در خطبه (5) نهج‌البلاغة تحاشی خود را از قبول خلافت، و پذیرفتن بیعت عباس و ابوسفیان تصریح می‌فرماید، و می‌گوید: «هذا ماء آجن ولقمة يَغَصُّ بها آکلها» کسیکه بامر خدا و رسول خلیفه باشد حق ندارد از امر خدا و رسول تخلف کند، و موهبت الهی را بآب ناگوار و لقمه گیرنده تشبیه نماید.

پنجم: اینکه در خطبه (91) که سابقا ذکر یافت تصریح می‌فرماید به اینکه هر کس خلیفه شود من مطیع و گوش بر آواز خواهم بود. اگر خلیفه بوده این عنوان مورد ندارد.

ششم: اینکه در همان خطبه (91) مقام وزارت را برای خود انتخاب می‌فرماید، کسیکه بامر خدا و رسولص خلیفه بوده باشد، حق ندارد از امر خدا و رسول‌ص تخلف نماید و بوزارت غیر خلیفه تن در دهد.

هفتم ـ اینکه در خطبه (37) که ذکر شد، می‌فرماید: من بموجب عهد و میثاقیکه در گردن داشتم به خلفا بیعت کردم کسیکه خودش خلیفه است مورد ندارد برای بیعت بدیگران عهد و میثاق ببندد اعتراف بعهد و میثاق برای بیعت به دیگران، دلیل روشنی است بر اینکه حضرت امیر دارای مقام خلافت نبوده، و موضوع غدیرخم ارتباطی با امر خلافت نداشته است.

هشتم ـ اینکه تمام مورخین مصرح‌اند به اینکه حضرت رسول‌ص برای خود خلیفه معین نکرده، که جرجی زیدان هم در کتاب (تمدن اسلام) صفحه (51) جلد اول و مؤلف کتاب (شهسوار اسلام) نیز صفحه (85) باین موضوع اشاره کرده‌اند ـ و اصحاب رسول بهمین دلیل (که پیغمبرص خلیفه معین نکرده) معاویه را از تعیین یزید به خلافت منع می‌کردند. رجوع به روضة الصفا صفحه (404).

نهم ـ اینکه اگر مقصود پیغمبر از تشکیل غدیرخم ابلاغ خلافت علیس بود، و خدا باو امر فرموده بود: ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ «برسان آنچه فرود آورده شده است بسوى تو» واجب بود صریحاً بفرماید: «علی خلیفه و جانشین من است) ایماء و اشاره و استعاره در امر بآن عظمت که ستون خیمه اسلام است، از عقل و منطق و ایمان دور، و منافی با امر خدا است، در صورتی که خدا او را اطمینان داده ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ﴾ «و خدا نگاهدارد تو را از مردمان‏» با این اطمینان واجب بود همانطور که احکام نماز و روزه و زکات و حج و جهاد را صریحاً ابلاغ فرموده، خلافت علیس را هم صریحاً ابلاغ فرماید، که مردم دچار شک و تردید نشوند، و گمراه نگردند.

دهم ـ اینکه در سوره نور آیه (55) می‌فرماید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ [النور: 55].

یعنی: «خداوند وعده داده کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند بخلافت برگزیند همانطور که قبلا کسانی را بخلافت برگزیده است».

این آیه یکی از معجزات قرآن است که در زمان ضعف و ذلت و یأس مسلمین، خلافت و زمامداری را به آن‌ها مژده داده و پیش‌گوئی فرموده است، و بعد هم بعمل آمده است، و آن را آیه (استخلاف) می‌گویند، که صریحاً دلالت دارد بر اینکه خلیفه و جانشین پیغمبر متعدد خواهد بود و منحصر بفرد نیست. اگر علی خلیفه بلافصل باشد، یعنی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل، خلافت منحصر بفرد می‌شود، و موردی برای صیغه جمع و ضمیر جمع باقی نمی‌‌ماند و اعجاز قرآن مبدل بچند کلمه کاذبه خواهد شد. بنابراین، آیه استخلاف دلیل قاطعی است بر صحت خلافت خلفاء، و بطلان اختصاص آن به علیس. ممکن است گفته شود، که مصداق جمع از علی و أئمه درست می‌شود. می‌گویم: تاریخ نشان می‌دهد که غیر از امام حسن (آن‌هم بطور ناقص) احدی از أئمه بمقام خلافت نرسیدند. و همه از خوف حکام فراری و متواری و مختفی یا گوشه‌گیر بودند. و این توهم مورد ندارد، وانگهی چه مانع دارد که باحترام قرآن، و رأی مهاجر و انصار، و احترام گفتار خود امیر و صحت بیعت و اقتدای او بخلفاء و درست بودن تزویج شهربانو به امام حسین و حلال بودن جیره و سالیانه که امیر از خلفاء دریافت می‌داشت و رفع اختلاف و نفاق، خلافت آن‌ها را هم درست بدانیم، و عشره مبشره[[19]](#footnote-19) را مخلد في الجنة بخوانیم نه مخلد في النار؟؟

یازدهم ـ اینکه اگر مقصود از کلمه (مولی) خلیفه باشد، ترجمه عبارت اینطور می‌شود (من خلیفه هر کس هستم علی هم خلیفه او است، خدایا، خلیفه کن هر کس که علی را خلیفه کند...) که سراسر غلط، و منافی با مقام فصاحت افصح العرب است.

دوازدهم ـ اینکه اگر علی به امر خدا و رسول‌ص خلیفه بود. چرا از امر خدا و رسول تخلف نمود، و همه جا از قبول خلافت گریزان بود. و وزارت را بر خلافت ترجیح داد؟ بدیهی است که علی از امر خدا و رسولص تخلف نمی‌ورزد دشمنان اسلام این دروغ خلافت بلافصل را بمنظور ایجاد اختلاف ابتداع کرده‌اند.

از این دلایل روشن می‌شود که قضیه غدیرخم بهیچوجه ارتباطی با امر خلافت نداشته، و مقصود حضرت فقط ترغیب ولایت و دوستی علی بوده که خشم و سوءظن فاتحین یمن مرتفع شود، و به علی آسیب نرسانند.

عجیب‌تر از همه چیز اینست، که آن یکصد و بیست و چهار هزار نفر که در غدیرخم حضور داشتند، در ظرف دو ماه همه مردند و منقرض شدند، که یکنفر باقی نمانده بود داستان به آن شدّ و مدّ و طول و تفصیل را به اهل سقیفه بنی ساعده تذکر بدهد اینجا است که از ناچاری می‌گویند، عموم مسلمین (بجز سه یا چهار نفر) همه مرتد شدند. اگر هر کس علی را خلیفه بلافصل نداند مرتد محسوب شود، اولین مرتد (العیاذبالله) حضرت رسول‌ص خواهد بود، که علی را بجای خود بمسجد نفرستاد، و ابوبکر را فرستاد.

از تتبع کتب و مدونات اهل تشیع روشن است که عمده مخالفت آن‌ها با عامه مسلمین در چهار فقره است:

اول ـ انکار قرآن که می‌گویند: قرآن کنونی دست خورده است، و قرآن درست دست نخورده پیش امام زمان است، یعنی امام موهوم، و می‌گویند: آیه ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ١٢﴾ «و ما نگهبان آنیم» راجع بهمان قرآن است که در نزد امام محفوظ است، نه این قرآن موجود در میان عام.

فاضل کلینی در اصول کافی صفحه (113) از امام جعفر صادق روایت کرده که فرموده: (هرکس بگوید که قرآن را بطوری که نازل شده جمع‌آوری کرده است کذاب است، قرآن درست فقط در نزد علی و أئمه بعد از علی است). مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی صفحه (118) دو قرآن را تصریح کرده، یکی قرآن موجود در دست عام، دوم قرآن مضبوط در نزد امام. در کتاب (فصل الخطاب) نیز که در اثبات تحریف قرآن نوشته‌اند، در صفحه (120) مرقوم داشته قرآن درست دست نخورده قرآنی است که علی نوشته، و دست بدست به امام زمان سپرده شده است، و قرآن موجود در میان عام محرف است. و در صفحه (23) و (179) هم نوشته: علاوه بر تحریف، سه سوره (ولایت) و (حَقْد) و (خَلع) را نیز سرقت کرده‌اند، که مؤلف کتاب (دبستان المذاهب) هم آن را نقل کرده.

و در صفحه (204) سوره (ولایت) را بیان نموده است، سرقت سه سوره مذکوره را بخلیفه سوم تهمت می‌زنند، غافل از اینکه دزد بزرگ اگر (راست باشد) کسی است که تمام قرآن را دزدیده و نزد امام پنهان کرده است. باز در اصول کافی صفحه (225) و (227) و (228) چند فقره تحریف را ذکر کرده است.

دومین ـ اختلاف شیعه با عامه مسلمین خلافت ابوبکر و عمر و عثمانش است که باطل می‌دانند.

سوم ـ جعل اکاذیب از قول ائمه اطهار.

چهارم ـ اختراع بدعت‌ها و خرافات و موهومات و اباطیل بمنظور مخالفت با عامه مسلمین.

اگر برادران شیعه از این چهار فقره منصرف شوند براستی و درستی شیعه و پیرو پاک و پاکیزه علی خواهند بود، و اختلافی باقی نمی‌ماند اما دکانداران نمی‌گذارند اختلاف مرتفع شود.

در تواریخ مصرح است که امام حسن عسکری بلاعقب[[20]](#footnote-20) در گذشته و متروکات او در بین مادرش سوسن خاتون (ام ولد) و برادرش (جعفر) توریث شده است که فاضل کلینی هم در صفحه (280) اصول کافی بعنوان استدلال بر صحت توریث آن را ذکر کرده است زیرا توریث ‌ترکه میت در بین وراث دور، با بودن وراث نزدیک در آیین اسلام ممنوع و نامشروع است. بنابراین، توریث متروکات امام حسن در بین مادر و برادرش دلیل واضحی است که بلاعقب بوده است. فرقه (احدی عشریه) یعنی یازده امامی، که از فرقه‌های تشیع‌اند دارای همین عقیده‌اند که امام حسن بدون فرزند مرده، و از امام علی نقی پدرش روایت می‌کنند که فرموده: «أبو محمد ابني أنصح آل محمد غریزة وأوثقهم حجة وهو الأکبر من ولدي وهو الخلف بعدي وإلیه تنتهي عری الإمامة وأحکامها».

که صریحاً امام حسن را «خاتم الائمة» و آخرین دکمه امامت و منتها الیه احکام آن معرفی فرموده است که بموت او امامت خاتمه پیدا می‌کند.

کلینی هم در اصول کافی صفحه (170) روایت مذکور را عیناً ذکر کرده است، حالا باید قضاوت کرد که امام محمد باقر درست می‌گوید یا دکانداران منفی‌باف؟!

فرقه احدی عشریه، فرقه اثنی عشریه را گمراه می‌دانند. و اثنی عشریه حضرت جعفر برادر امام حسن را (جعفر کذاب) می‌گویند. به جهت اینکه پس از رحلت امام حسن گفته بود (محمد زنده است، و من او را دیده‌ام) مازندرانی هم در حاشیه اصول کافی صفحه (281) ذکر کرده است.

باید پرسید: اگر محمد زنده است، جعفر را چرا کذاب می‌گویند، و اگر مرده است، عنوان زنده بودن او چه موردی دارد؟؟؟ خدایا، زین معما پرده بردار. پیشوایان شیعه معتقداند که همیشه وجود یک امام زنده در بین مردم برای چوپانی و راهنمائی و تعلیم آداب دین واجب است، که حلال و حرام را معرفی کند و حق و باطل را بمردم بفهماند از ظلم و خلاف جلوگیری کند، و مردم را بسوی راه راست دعوت و هدایت نماید تا حجت خدا بر خلق کامل باشد، و بهمین مناسبت امام را «حجة الله» می‌گویند و برای اثبات وجوب وجود چنین امامی از ابی جعفر امام محمد باقر، و ابی عبدالله امام جعفر صادق نقل خبر کرده‌اند که فرموده‌اند: «لا تقوم الحجة علی خلقه إلا فإمام حي یعرف الحلال والحرام ویدعو الناس إلى سبیل الله» و نیز از امام جعفر روایت کرده‌اند که فرموده: «إنّ الأرض لا تخلو من إمام إلاّ وفیها إمام کیما إنْ زاد المؤمنون شیئاً ردهم وإنْ نقصوا شیئاً أئمّه لهم».

حتی می‌گویند: اگر از اهل جهان دو نفر باقی بماند یکی از آن‌ها امام خواهد بود که دومی را راهنمائی کند «قال الإمام جعفر الصادق لو لم یبق في الأرض إلا إثنان لکان أحدهما الإمام وآخر من یموت هو الإمام لئلا یحتج أحد علی الله عز وجل أنه ترکه بغیر حجة لله علیه» اصول کافی صفحه (86). با این صراحت‌ها که وجود امام زنده و حاضر در میان مردم واجب است که از ظلم و خلاف جلوگیری نماید، و حلال و حرام را معرفی کند، و احکام دین را بمردم یاد دهد، و مردم را بسوی حق دعوت نماید، تا حجت خدا همیشه بر خلق کامل باشد، آیا برای قول بوجود امام غائب (که با مرده تفاوتی ندارد) موردی باقی خواهد ماند، حجت مختلفی و چوپان غائب برای راهنمائی و گله‌داری چه فایده و نتیجه دارد؟؟؟

فاضل کلینی آیه ﴿وَبِئۡرٖ مُّعَطَّلَةٖ وَقَصۡرٖ مَّشِيدٍ ٤٥﴾ **«**و [چه بسیار] چاه‏هاى پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش‏] متروک افتاده و کاخ‏ها و قصرهاى برافراشته [ومحکمى که بى‏ساکن و بى‏صاحب مانده است]» را بروایت از امام موسی و امام علی نقی به (امام صامت و امام ناطق) تفسیر کرده، که امام صامت (بئر معطله) است، و امام ناطق (قصر مشید). اصول کافی صفحه (230).

علاوه بر این دلائل قاطعه می‌گویم: خدا کار غلط نمی‌کند که یک طفل معصوم پنج ساله را بدون هیچگونه گناه و تقصیری در سرداب سامرا از سنه (160) هجری قمری تا آخر الزمان زندانی و حبس نماید، و گله را بی‌چوپان بگذارد ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ ٤٦﴾ «و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمى‏کند!» مگر خدا قادر نیست که در آخر الزمان، چنین کسی را خلق کند، و مرتکب چنین خلافی نشود؟ نعوذ بالله من دسائس الشیطان.

اعتقاد بظهور امام موهوم، علاوه بر مفاسد دیگر نیروی عزم و اراده را هم سست می‌کند، و مردم را از فعالیت و سعی و کوشش باز می‌دارد، که از تحمل زحمت اصلاحات و حل مشکلات، شانه خالی می‌کنند و می‌گویند: (خودش می‌آید درست می‌کند) آیا عقل سلیم اجازه می‌دهد، که ما دست روی دست بگذاریم و منتظر باشیم که امام موهوم بیاید کوچه و خیابان و دم دروازه ما را جاروب بزند، و تمام مشکلات سیاسی و مذهبی ما را حل نماید؟!

اینگونه خرافات و اباطیل باعث سرافکندگی است، و دانشمندان به آن می‌خندند خود پیشوایان می‌دانند که امام زمان وجود خارجی ندارد اما هر سال ملیونها ملیون بعنوان (سهم امام) از مردم عوام دریافت می‌دارند، چگونه ممکن است سهل و آسان از این سیل سرشار مفت و مجانی صرف‌نظر کنند و بحقیقت امر قائل شوند؟!

خالصی‌زاده می‌گفت: من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم.

بهترین دلیل بر فساد عقاید جدید الاختراع اهل تشیع نهج‌البلاغة است که فرمایش‌های حضرت امیر کاملا با عقاید و گفتار و رفتار اهل تشیع، منافات دارد، تشخیص ملحقات نهج‌البلاغة خیلی سهل و آسان است، هر خطبه یا مکتوبی که مخالف با قرآن و سنت رسول نباشد، فرمایش خود امیر است اما هر خطبه یا مکتوبیکه مخالف با قرآن یا سنت رسولص باشد قطعاً ملحق و مختلق است، از قبیل خطبه (شقشقیه) که سراسر مخالف با قرآن و آیه استخلاف و سنت رسول و فرستادن ابوبکر بمسجد، و رفتار و گفتار خود امیر است که قبلا ذکر شد.

برگردیم بموضوع بحث، بالاخره پس از در گذشت خلیفه سوم، مردم با اصرار و التماس علی را بقبول خلافت وادار کردند، در خطبه (196) خطاب به آن‌ها می‌فرماید: (قسم بخدا من بخلافت و امارت رغبت نداشتم، شما مرا بقبول آن وادار کردید «والله ما کانت لي في الخلافة رغبة ولا في الإمارة إربة ولکنکم دعوتموني إلیها وحملتموني علیها» که باز نفرت خود را از خلافت تذکر می‌دهد، کسیکه همواره از خلافت گریزان باشد. و صریحاً قسم یاد کند که من بخلافت رغبت نداشته‌ام و مردم مرا بقبول آن وادار کردند. اگر ما بگوئیم علی خلیفه بلافصل بود، خلافت را از او غصب کردند علاوه بر اینکه علی را تکذیب کرده‌ایم که قسم دروغ خورده خود را هم کاسه از آش گرمتر معرفی می‌نمائیم.

تکذیب علیس منافی با اسلامیت است، علیس دروغ نمی‌گوید، علی قسم دروغ نمی‌خورد، علی از حق نفرت نمی‌کند، علی بوزارت، مائل است نه بخلافت و امارت.

4- در صفحه (145) هم آیات و احادیثی را ذکر کرده‌اید که خلافت حق علی بود دیگران غصب کردند.

این عنوان بطوریکه گفتیم با گفتار و قسم خود علیس منافات دارد، که قسم می‌خورد من خواستار خلافت نیستم و عهد بسته‌ام که هر کس خلیفه شود من با او بیعت کنم، من وزارت را خواستارم نه امارت، معهذا می‌گویم: آیا خود علیس واقف بآن آیات و احادیث نبود؟؟

یا واقف بود و معنی آن‌ها را نمی‌دانست؟؟

یا دانسته و برخلاف قرآن و فرمایش رسولص از قبول خلافت تخلف ورزیده، و از امر خدا و رسول نفرت نموده، یا العیاذ بالله تنفر او تظاهر و دروغ بوده است.

﴿يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: 167].

**«**به زبان خود چیزى مى‏گویند که در دل‌هایشان نیست!».

علیس اگر کوچکترین دلیلی را در قرآن یا حدیث یا غدیرخم بر خلافت خود سراغ می‌داشت، و خود را از جانب خدا و رسول‌ص خلیفه می‌دانست، ممکن نبود از امر خدا و رسولص اظهار نفرت کند، همانطور که حضرت رسولص یکه و تنها بدون اعتنا به کشتن و کشته شدن، در برابر انبوه کفر، نبوت خود را اظهار نمود بر او هم واجب بود بامتثال امر خدا و رسولص، و بطوریکه در خطبه (172) و مکتوب (36) و (45) و (62) و چند جای دیگر اظهار داشته شمشیر بکشد و از حق خودش دفاع نماید، علی از خدا و رسولص موقع‌شناستر نبود که گفته شود صلاح ندانست شمشیر بکشد، علی از امر خدا و رسولص تمرد نمی‌کند، علی ترک واجب نمی‌کند، علی از بشر نمی‌ترسد، علی از بذل جان نمی‌هراسد، علی زیر بار ظلم نمی‌رود، علی بظالم بیعت نمی‌کند، علی بیست و پنج سال پشت سر ظالم نماز نمی‌خواند، علی دختر خود را بظالم نمی‌دهد، علی وزیر ظالم نمی‌شود، علی از ظالم جیره و سالیانه قبول نمی‌کند، علی شهربانو را از ظالم نمی‌پذیرد، علی از ظالم فیء و غنیمت دریافت نمی‌دارد، علی سهم (قالی بهارستان) ایران را از ظالم قبول نمی‌کند[[21]](#footnote-21). علی از ظالم تمجید نمی‌کند، که در خطبه (219) از عمر ستایش می‌کند و می‌فرماید (سعی و اهتمام عمر برای خدا بود بتحقیق کجی‌ها و دشواری‌ها را راست و هموار نمود، حزن و گرفتاری‌ها را چاره کرد سنت رسول را برپا داشت، فتنه و آشوب را پشت سر انداخت، پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت، خوشی خلافت را دریافت، و از شر آن سبقت گرفت، اطاعت خدا را بجای آورد و از نافرمانی خدا پرهیز نمود و حقش را ادا کرد رفت، و مردم را در طرق متشعبه جاگذاشت که گمراه هدایت پیدا نمی‌کند و مهتدی یقین حاصل نمی‌نماید. «لله بلاء عمر فقد قوم الأمد وداوي العمد، أقام السنة وخلف الفتنة، ذهب نقي الثوب، قلیل العیب أصاب خیرها، وسبق شرها، أدی إلى الله طاعته واتقاه بحقه، رحل وترکهم في طرق متشعبة، لا یهتدي فیها الضال ولا یستیقن المهتدي».

نیز در خطبه (134) و (136) عمرس را راهنمائی می‌کند و صلاح‌اندیشی می‌نماید، که می‌خواست خودش به جنگ برود، علیس گفت: اگر لشکر شکست بخورد بامید تو برمی‌گردند، اگر تو شکست بخوری بامید چه کس برمی‌گردی؟

آقایان پیشوایان، در جواب این سه خطبه چه می‌فرمایند که علی خلافت عمر را تصدیق دارد، و او را می‌ستاید. و صریحاً می‌فرماید، عمر پاک جامه بود و از نافرمانی خدا پرهیز نمود، ظلم با پرهیز از نافرمانی خدا منافات دارد، و خیرخواهی و صلاح‌اندیشی ظالم، با عصمت و تقوی و زهد علی وفق نمی‌دهد.

تمنا دارم اگر جوابی دارند، بفرمایند، اگر ندارند، از لعن کسیکه علی او را پاک جامه و پرهیزگار معرفی کرده توبه نمایند، از روان پاک عمر آمرزش بطلبند.

علی حیدر کرار است، علی صاحب ذوالفقار است، علی فرزند ابی‌طالب است، علی اسدالله الغالب است، علی نار پیکار را بر تحمل عار ترجیح می‌دهد، علی مرگ رنگین را خوشتر از زیست ننگین می‌دارد[[22]](#footnote-22)، علی ترسو نیست، علی دو رو نیست، علی دروغگو نیست، تمام اکاذیب و مهملات را دشمنان اسلام بافته و تلقین و تزریق کرده‌اند، تا قدرت وحدت ما را در هم شکنند، و ما را بجان همدیگر بیندازند، تا خود آسوده حال بر ما حکومت کنند، و بسفاهت ما تفریح نمایند.

اگر ما تاریخ اسلام را رو به آغاز ورق بزنیم، می‌بینیم که قدرت و شوکت مسلمین در مبادی فجر اسلام، پشت سلاطین جهان را بلرزه در آورده، هر روز کشوری را فتح می‌کردند، و برق‌آسا با سرعت و شتاب، آئین اسلام را بشرق و غرب، و شمال و جنوب توسعه می‌دادند، از یکطرف لشکر اسلام با شور و هلهله از رود جیحون می‌گذشتند، و ممالک آنسوی رود را (ماوراء النهر) بتصرف در می‌آوردند، از طرف دیگر بیرق اسلام بر فراز جبل‌الطارق باهتزاز درمی‌آمد. و اقصی بلاد اسپانیا و افریقا جزو قلمرو اسلام می‌گردید ملل مختلفه از هر طرف با کمال رغبت و میل به آئین اسلام روی می‌آوردند «ویأتیه من کل فج عمیق» و از ممالک نزدیک و دور، بانشاط و سرور فوج فوج بدین اسلام می‌گرویدند: ﴿وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢﴾ چه شد که امروز آئین اسلام گرفتار شقاق و رکود و خمود گشته قهقرا رو به عقب می‌رود، و کسی بآن نمی‌گرود بلکه از آن اجتناب می‌نمایند، و فوج‌فوج بعنوان شیعه‌گری، و بابی‌گری، و بهائی‌گری و غیرها، از اسلام خارج می‌شوند و فرقه تشکیل می‌دهند،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسلام بذات خود ندارد عیبی |  | عیبی که در او است از مسلمانی ما است |

واضح و بدیهی است که باعث آن پیشروی محیر العقول وحدت و اتفاق بود، و سبب این قهقراء، و نزول اختلاف و نفاق که شیعه سنی را لا مذهب می‌خواند، و سنی شیعه را مبتدع می‌داند، احدی عشریه اثنی عشریه را گمراه می‌خواند، و زیدیه اسماعیلیه را بی‌دین می‌دانند، و... و ... که امروز اگر کسی بخواهد بدین اسلام مشرف شود، این اختلافات را مشاهده کند متحیر و سرگردان می‌گردد، نمی‌داند بکدام فرقه بگرود، ناچار آئین خود را (هر چه هست) بر سرگردانی ترجیح می‌دهد، و از مسلمان شدن پشیمان می‌شود، زیرا عقل سلیم از دین مشکوک، و مذهب مختلف فیه پرهیز می‌نماید، باعث حسرت و اندوه است، که دیگران درصدد تسخیر فضا و تصرف کرات و سیارات هستند، ما مشغول به صحبتی هستیم که گذشته است و کاری هم نمی‌توانیم بکنیم و اتلاف عُمْر می‌کنیم سایرین کشتی هوانورد و موشک قاره‌پیما و هزاران بدایع دیگر بجامعه بشر تقدیم می‌دارند، ما به نزاع مسائل گذشته سرگرمیم و کیف می‌کنیم!!

ادامه اینگونه خرافات و مهملات، جز ضعف و ذلت جز تشدید اختلاف، جز توسعه شکاف، چه نتیجة دیگری دارد؟.

آب در هاون کوفتن، و باد بغربال بستن چه حاصلی دارد؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چشم باز و گوش باز و این عمی |  | حیرتم از چشم‌بندی خدا!! |

بزرگترین بلا برای هر ملتی اختلاف و نفاق داخل است، که نتیجه آن رکود و انحطاط، و بالاخره منتهی بانقراض هر دو طرف خواهد شد، و چاره آن جز بیدار شدن و نفاق را ریشه‌کن کردن چیز دیگری نیست، که دول و ملت تشریک مساعی نمایند، و این شقاق تفرقه و نفاق را برطرف سازند.

مقصود از تشیع چیست؟؟
مسئول نفاق کیست؟؟

کلمه شیعه در لغت بمعنی تابع و پیرو است «شیعة الرجل أتباعه» مخترعین تشیع بمنظور عوام فریبی این کلمه را بخود بسته‌اند، که ما تابع علی هستیم، اما در باطن مخالف سر سخت علی و آئین علی هستند. زیرا اگر مقصود از تشیع، مخالفت با عامه مسلمین است، که خلفا را ظالم و غاصب، بلکه مرتد و کافر بدانند و عایشه را که مادر عموم مؤمنین است فاحشه بخوانند، و قرآن را دست خورده بگویند و جشن عمر کشان تشکیل بدهند، و لعن چهار ضربی بفرستند، و عموم مسلمین را بجز سه یا چهار نفر مخلد فی النار بخوانند، و مذهب تازه در برابر اسلام احداث کنند و اسم علی را «لا لحب علی، بل لبغض عمر»[[23]](#footnote-23) جزو اذان نمایند، و وزیر را بر امیر ترجیح بدهند، و ... و.. حاشا و کلا علی دارای چنین عقایدی نبوده، بلکه علی مخترعین اینگونه عقاید را مبتدع و منحرف از سبیل مؤمنین می‌خواند، و با نهایت شدت از آن منع و نهی می‌فرماید (رجوع به خطبه (127) و مکتوب ششم از نهج‌البلاغة، و صفحه (27) و (29) و (482) و (488) اصول کافی، و صفحه (100) ملل و نحل شهرستانی، و صفحه 155) کتاب شهسوار اسلام).

و اگر مقصود از تشیع، پیروی حضرت امیر است، که خلافت خلفا را تصدیق داشته، و به آن‌ها بیعت کرده، و وزارت و زیردستی آن‌ها را با کمال میل‌ پذیرفته، و همه جا یار و یاور آن‌ها بوده، و مخالفت با خلفا را خروج از سبیل مؤمنین دانسته و مقام صدیقه طاهره، را محترم شمرده، و او را (ام‌المؤمنین) خوانده حتی در پایان جنگ جمل هم او را با نهایت احترام نوازش نموده، و با تجلیل و تعظیم تام بمدینه عودت داده، و در زمان خلافتش هم اسم او در اذان ذکر نشده، و ... و ... تشیع باین معنی شامل حال اهل سنت است، و شیعه واقعی و حقیقی اهل تسنن‌اند که پیروی علیس را مایه سعادت، و تخلف از طریقه او را موجب خسران دنیا و آخرت می‌دانند.

جای حیرت است که اهل تشیع در گفتار معترف‌اند، که (پیرو علی اهل بهشت است، و متخلف از طریقه علی اهل نار) اما در رفتار برخلاف آن هستند، که در موضوع خلافت، و سب خلفاء و افک عایشهل و سایر موارد که ذکر شد، علناً از طریقه علیس تخلف می‌ورزند، و خجالت نمی‌کشند، بلکه قلباً از علیس هم خشمگین هستند، که چرا بخلفاء بیعت کرد؟؟ چرا عایشه را مورد احترام قرار داد، چرا دختر خود را بعمر داد چرا از عمر ستایش کرد، چرا او را پاک جامه و پرهیزکار از نافرمانی خدا معرفی کرده است، چرا جیره و سالیانه از خلفا قبول کرده، چرا شهربانو را از ظالم پذیرفته است.

اگر نمی‌ترسیدند که سرشان بی‌کلاه می‌ماند، و پرده از روی رازشان برداشته می‌شود، قطعاً علی را هم جزو مرتدین می‌شمردند، بجهت اینکه بمرتدین پیوسته و بیعت کرده است.

حضرت امیر در خطبه (87) می‌فرماید: جای تعجب است، و چگونه تعجب نکنم از خطا و اشتباه کسانیکه از عمل وصی پیغمبر پیروی نمی‌کنند، و بر هوای نفس خود اعتماد دارند!!

مختصر عقاید اهل تشیع، سراسر ضد و نقیض، و کوسه و ریش پهن، بلکه شترگاو و پلنگ است، دلشان با زبان متخالف، باطنشان با ظاهر متغایر است، که ما نمی‌دانیم به گفتارشان باور کنیم که (پیرو علی هستیم) یا به دم خروس که پیروی علی را باطل و خلاف می‌دانند؟؟

پس از آنکه معنی تشیع، پیروی علی کاملاً روشن شد، با کمال احترام آقایان متشیعین را مخاطب ساخته می‌گویم: آیا پیش از تشکیل فرقه (سبائیه) که بطرفداری علی تظاهر کردند، عموم مسلمین همه شیعه بودند و اهل سنت بر علیه آن‌ها قد علم کردند، و ایجاد تفرقه و اختلاف نمودند، یا همه سنی بودند و مخترعین تشیع بر ضد اهل سنت قیام کردند، و احداث تفرقه و نفاق نمودند؟ و آیا حضرت امیر دارای عقاید تشیع بود، یا عقیده تسنن؟ خواهش دارم بدون تقیه و حق‌پوشی جواب بدهید، و از موضوع خارج نشوید.

اگر علیس در روز رستاخیز از مخترعین تشیع بپرسد که پیامبراکرمص با زحمت و مشقت و خون جگر ملل متخالفه را تحت کلمه (اسلام) مجتمع و با هم متحد نمود، و با نیروی اتفاق سرگرم توسعه و گسترش اسلام بودند، شما چرا تخم نفاق کاشتید؟ چرا قدرت وحدت وشوکت اتفاق را در هم شکستید؟ چرا مسلمانان را از پیشروی باز داشتید؟ بدتر از همه چرا عقاید و اعمال ناپسند خود را بریش من بستید؟ من کی طالب خلافت بوده‌ام، کی خلفا را ظالم گفته‌ام، کی بر آن‌ها لعن کرده‌ام، کی ام‌المؤمنین را فاحشه گفته‌ام، کی عموم مسلمین را مرتد و مخلد في النار خوانده‌ام، کی اسم خود را توأم با اسم پیامبر جزو اذان کرده‌ام (کی شهادتین را مبدل به سه شهادت نموده‌ام). و... و... چه جواب خواهند داد؟ تمنا دارم بیان فرمائید.

واضح و روشن است که مقصود اصلی و اساسی مخترعین تشیع فقط و فقط ریشه‌کن کردن اسلام بوده، که بوسیله ایجاد اختلاف و شکاف، آثار عرب را از سرزمین عجم براندازند و آئین زرتشت را زنده نمایند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد وضح المقال إن استفادوا |  | ولکن أین من ترك العناد[[24]](#footnote-24) |

خطاکار اگر دارای فهم باشد، از نصیحت ناصح متنبه می‌شود و او را سپاس می‌گوید، اما اگر نادان باشد، بر عناد می‌افزاید، و بسا هم ناصح را ناسزا می‌گوید. ازخداوند متعال خواستاریم که اهل سنت را از پیروی علیس منحرف نسازد، و منحرفین را هم هدایت فرماید که از خبط و خطای خود بر گردند، و به پیروان علیس ملحق شوند. تخلف از طریقه علی با دعوی تشیع منافات دارد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تعصی الإله وأنت تظهر حبه |  | هذا وربي في القیاس بدیع |
| إن کان حبك صادقاً لأطعته |  | إنّ الحبیب لمن یحب مطیع[[25]](#footnote-25) |

فرض کنیم ثابت باشد که خلافت بلافصل حق علیس بود، و خلفا غصب کردند، پس از آنکه علی بهر مناسبت که بود (یا زورش نرسید، یا مصلحت را در ترک حق دانست. یا با پیغمبر عهد بسته بود که هر کس خلیفه شود با او بیعت کند و یا تخلف از رأی مهاجر و انصار را خروج از سبیل مؤمنین می‌دانست) آمد و بیعت کرد. اگر آقایان متشیعین مقصد دیگری ندارند، و در صدد کینه‌توزی و برادر آزاری نیستند، چرا از پیروی علی منحرف می‌شوند و خود را کاسه از آش گرمتر قلمداد می‌نمایند، مگر ایشان از علی حق‌جوتر، و خداپرست‌تر هستند؟ که شاه داده شیخ علیخان نمی‌دهد؟ بالاخره علی را کجا پیدا کنیم که خلافت بلافصل را تحویل او بدهیم؟ تعداد مسلمین حداقل، یک پنجم نوع بشر است، یعنی سیصد ملیون (باقی یهود و مسیحی، و مجوس، و بت‌پرست، و ستار‌ه‌پرست، و غیره‌اند).

عده اهل تشیع بیک بیستم عدد مسلمین نمی‌رسند، از آقایان متشیعین می‌پرسم که کدام دسته مورد نهی امیر هستند، که در خطبه (127) می‌فرماید: (از سواد اعظم جدا نشوید) و تخلف از سواد اعظم خروج از سبیل مؤمنین معرفی فرموده است؟ تمنای جواب دارم...

پیشوایان تشیع پس از آنکه از همه جا مأیوس بیچاره می‌شوند، بموضوع (قلم و قرطاس) می‌چسپند، که حضرت رسول‌ می‌خواست علی را خلیفه کند عمر ملتفت شد و مانع گردید، جواب اینکه:

 اولاً: کجا معلوم که مقصود حضرت نوشتن خلافت بود.

ثانیاً: کجا معلوم که برای علی می‌نویسد.

ثالثاً: اگر علی در غدیرخم خلیفه شده دیگر این توهم مورد ندارد، بلکه عکس آن متصور است.

رابعاً: حضرت بهبودی حاصل فرمود و چند مرتبه بمسجد رفت، فقط به خارج کردن مشرکین از جزیرة العرب و دادن صله و جایزه بوفود عرب و ثبات بر اقامه فرایض و احکام دین، و اتباع قرآن توصیه فرمود، و راجع بخلافت اظهاری نفرمود، پس توهم مذکور بی‌اساس می‌باشد.

می‌گویند: اصولا امتناع از امر پیغمبر مخالف با اسلامیت است، بعلی هم گفت: (دوات و قلم) بیارید که وصیت خود را بنویسم، علی امتناع نمود، که در روضة الصفا هم صفحه (270) ذکر شده است.

در خاتمه با یک قلب پر از حسرت و افسوس، برادران شیعه را مخاطب ساخته می‌گویم: محض رضای خدا، بخاطر ائمه هدی از طریقه علی منحرف مشوید، برای منافع دنیوی، دین را از دست ندهید، کلمات اسلام کش، وحدت‌شکن (شیعه و سنی، خاصه و عامه، فریقین و طریقین) را متروک بدارید، چه مانعی متصور است که همه خود را (مسلمان) و دین خود را (اسلام) معرفی نمائیم، و از (جشن عمرکشان) و (لعن چهار ضربی) و (عروسی غدیر خم) و (ذکر اسم علی در اذان) و سائر بدعت‌ها اجتناب نمائید. و همه جا و در همه چیز پیرو علی باشیم.

﴿أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ [الشوری: 13].

«دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!»

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٢٠٨﴾ [البقرة: 208].

«اى مؤمنان، یک دست به اسلام درآیید و از گام‌هاى شیطان پیروى مکنید، به راستى که او براى شما دشمن آشکار است‏».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست از این اختلاف بردارید |  | دین اسلام کی چنین باشد |

﴿تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 64].

«بیایید به سوى سخنى که میان ما و شما یکسان است که: جز خداى یگانه را نپرستیم، و چیزى را شریک او قرار ندهیم، و بعضى از ما بعضى را اربابانى به جاى خدا نگیرد».

رفع اختلاف نه تنها بر قدرت و شوکت کشور ایران می‌افزاید، بلکه ابهت و عظمت دول اسلامی را در جامعه ملل شایان احترام و اعتماد می‌سازد، و اسلام در بین دو جبهه کمونیست، و ضد کمونیست، مقام شامخی را احراز خواهد نمود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بگسلد هر بچه صد تار مو را تار تار |  | چون بهم پیوسته شد اسفندیارش نگسلد |

بر زمامداران اسلام واجب است، که این مرض مهلک نفاق و شقاق را چاره کنند، و بار دیگر اخوت و صمیمیت اسلامی را در بین مسلمین تجدید فرمایند، طبیعت از تفرقه و اختلاف بیزار است، هر چه دانش و علم جلو برود، خرافات و اباطیل عقب می‌نشیند، و حقایق تجلی می‌کند، دانشمندان طرفین بر مسببین این تفرقه و نفاق نفرین می‌فرستند و از ته دل خواستار وحدت و اتفاق‌اند، هر دولتی موفق بتجدید وحدت و اتفاق شود، نام نامی او زینت بخش تواریخ جهان خواهد شد، اسلام دین فطری است، اسلام دین عمومی است، اسلام دین بشر است، اسلام دین عقل و منطق است، اسلام دینی است که هر کس بتعلیمات آن واقف شود با دل و جان می‌پذیرد، اسلام جمیع انبیاء را رهنما و رهبر ملل می‌داند، هیچ پیغمبری جز اسلام دین دیگری نداشته اسلام به خداپرستی و نیکی و نیک رفتاری و دانش امر می‌کند، اسلام از بت‌پرستی و بدی و بدکرداری و کینه و آزار و بخل و حسد و نادانی نهی می‌نماید، اسلام از اختلاف و نفاق و جنگ و نزاع منع می‌نماید، اسلام دین اختصاصی نیست، اسلام در انحصار عرب یا عجم سفید یا سیاه، سنی یا شیعه نیست، پیغمبر اسلام بر کافه ناس مبعوث گشته، اسلام بهترین و کاملترین ادیان جهان است، اسلام خاتم ادیان است، پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران است، اسلام دینی است که احکام پنجگانه آن واجب، و حلال، و حرام، و مکروه، و مباح با هر زمان و مکان، و هر نسل و نژاد سازگار و آموزگار است، و نسخ ناپذیر جای تأسف است که اسلام مدتی است در قید و بند خرافات و اختلافات اسیر و محبوس شده، دشمنان دانا و دوستان نادان آن را در سیه‌چال اوهام و اباطیل زندانی کرده‌اند، اسلام از نعمت آزادی و سیر تکاملی بازمانده، راکد و متوقف گشته است، اسلام باید از قید و زنجیر خرافات و موهومات آزاد شود، اسلام باید بسیر تکاملی خود ادامه دهد، و تمام ملل از تعلیمات عالیه اسلام برخوردار شوند، اباطیل قابل دوام نیست، نفرت و کدورت باید برطرف شود، آفتاب حقیقت ممکن است برای مدت کمی در زیر ابرهای خرافات مستور بماند، اما بالاخره تابان می‌گردد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نکو رو تاب مستوری ندارد |  | در ار بندی ز روزن سر برآرد |

﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾ چه بخواهیم، چه نخواهیم. از خداوند تمنا دارم که همه را براه راست، و طریق خیر و صلاح هدایت فرماید، و از دسایس نفس و وساوس شیطان محفوظ بدارد آمین یا رب العالمین.

**مجاهد فی سبیل الله**

محمد مردوخ 1341 هجری شمسی

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام على سید المرسلین سیدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعین. بفضل خدا تجدید چاپ این کتابچه عظیم و مفید در ماه ربیع الثانی سال 1418 به دست بعضی از دل سوزان و دوستان و تابعان علیس انجام گرفت، امید است خردمندان و عاقلان از محتوای این کتابچه استفاده ببرند و خود را با علی و انصار علی نزدیک کنند.

وصلى الله وسلم وبارك على سیدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم أجمعین.

\*\*\*

1. - رد این کتاب به اسم «روزهای پیشاور» توسط استاد محمد باقر سجودی نوشته شده و در سایت عقیده در دسترس خوانندگان قرار دارد. و آقای سجودی در آن کتاب، دروغ و افتراءات صاحب این کتاب را بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - عبدالله بن سبأ یهودی اهل صنعاء یمن بود او اولین کسی بود که ادّعا کرد که علی وصی پیامبرص است. رجوع شود به کتاب «عبدالله بن سبأ حقیقت است نه خیال». [↑](#footnote-ref-2)
3. - دو نقیض با هم یکجا جمع نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. - گروه بزرگ، جماعت بسیار. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بوجود آوردن، و نوآوری در دین بدعت می‌گویند... [↑](#footnote-ref-5)
6. - راه و روش و منهج مؤمنان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - گمراهی. [↑](#footnote-ref-7)
8. - اهل سنت و جماعت اگر از چند مذهب تشکیل می‌شود، همه آن‌ها در اصول عقیده و فقه با هم متفقند، و اختلاف‌های آن‌ها همه در فروع است و آن هم به سبب وجود انواع روایات صحیحه یا فهم مجتهدی از احادیث پیغمبرص. [↑](#footnote-ref-8)
9. - دختر حضرت علی و فاطمه و همسر امیرالمؤمنین عمر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-9)
10. - دلیر با شهامت و شجاعت بود. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سوره احزاب ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾. [↑](#footnote-ref-11)
12. - یعنی ابوبکر و عمر و عثمانش. [↑](#footnote-ref-12)
13. - یعنی: در آتش جهنم جاویدانند. [↑](#footnote-ref-13)
14. - یعنی: «ايشانند باشندگان دوزخ، ايشان در آنجا جاویدند». [↑](#footnote-ref-14)
15. - یعنی: «عهد من به ستمكاران نمى‏رسد». [↑](#footnote-ref-15)
16. - این آیه پیشوای هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرده است. [↑](#footnote-ref-16)
17. - تمام مردمان بعد از پیامبرص مرتد شدند مگر سه یا چهار نفر. [↑](#footnote-ref-17)
18. - پشت کردن و روی گردانی نمودن. [↑](#footnote-ref-18)
19. - ده کسانی که پیامبراسلام به آن‌ها بشارت بهشتی بودن داده است، عبارت‌اند از خلفای چهارگانه راشدین و سعد ابن ابی وقاص، ابوعبیده ابن الجراح و طلحه و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف و سعید بن زیدش. [↑](#footnote-ref-19)
20. - بدون فرزند. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الکساندر مازاس فرانسوی در شرح حال مشاهیر اسلام صفحه (118) می‌نویسد. که علی سهم قالی بهارستان را به 20000 لیره به بازرگانان سوریه فروخت. [↑](#footnote-ref-21)
22. - اشاره به خطبه، (122) نهج‌البلاغه است. [↑](#footnote-ref-22)
23. - شاعر چه خوش می‌گوید :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| این عربده از غصب خلافت ز علی نیست |  | با آل عمر کین قدیم است عجم را جج |

 [↑](#footnote-ref-23)
24. - یعنی: بدرستی که گفتار روشن گردید اگر فایده‌مند شدند ولیکن کجاست آن کسی که عناد را رها کند. [↑](#footnote-ref-24)
25. - یعنی: تو نافرمانی خدا را می‌کنی در حالی که تو دوستی و محبت او را ابراز و آشکار می‌کنی، این امری است غیر معقول، زیرا اگر دوستی و محبت تو راست و خالص بود هر آینه او را پیروی می‌کردی زیرا که محب (دوست‌دار) فرمانبردار محبوبش است. [↑](#footnote-ref-25)